

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من میاد بدین بوم ویر زنده یک تن میاد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - دهم دسمبر ۲۰۱۶

مُطَابَقَتِ "صفت" با "موصوف"

(قسمت دوم)

در قسمت اول به کلیات پرداخته شد و گفته شد، که در زبان عربی صفت با موصوف مطابقت دارد، هم از ناحیهٔ افراد^۱ و جمع و هم از ناحیهٔ مذکر و مؤنث. همچنان گفته شد، که در زبان دری این امر صادق نیست و این طور نیست، که "صفت" نظر به تعداد و جنسیت "موصوف"، تغییر نماید. چون در زبان دری "صفت" همیشه "مفرد" و "ثابت" است، خواه "موصوف" مفرد باشد یا جمع و خواه مذکر باشد یا مؤنث. زبان دری حکم می کند، که:

- هم "معلم دانا" بگوئیم و هم "معلمان دانا" - هم "معلمه دانا" بگوئیم و هم "معلمه های دانا"
- هم "مادر مهربان" گوئیم و هم "مادران مهربان" - هم "پدر مهربان" گوئیم و هم "پدران مهربان"
- هم "خواهر عزیز" گوئیم و هم "خواهران عزیز" - هم "برادر عزیز" گوئیم و هم "برادران عزیز"
- هم "آقای گرامی" گوئیم و هم "آقایان گرامی" - هم "خانم گرامی" گوئیم و هم "خانم های گرامی"
- هم "دختر مقبول"^۲ گوئیم و هم "دختران مقبول" - هم "بچه مقبول" گوئیم و هم "بچه های مقبول"
- هم "مضمون عالی" گوئیم و هم "مضامین عالی"
- هم "سخن شیرین" گوئیم و هم "سخنان شیرین"
- هم "لب خندان" گوئیم و هم "لبهای خندان" و یا "لبان خندان"
- هم "چشم خمار" گوئیم و هم "چشمان خمار"

^۱ "افراد" (به کسر اول) کلمهٔ عربی و مصدر باب "افعال" است و در معنای "تنها بودن" یا "مفرد بودن" - و کلمهٔ "مفرد" اسم مفعول این مصدر است.

^۲ کلمهٔ "مقبول" در اصل عربی خود، که اسم مفعول از مصدر "قبول" است، معنای "مورد قبول" را می دهد، در دری وطن ما اما عاماً "مقبول" را به مفهوم "زیبا" و "خوشنمای" استعمال می کنند، و دلیلش هم معقول است، چون هر چیز و هر کس زیبا و خوشنما، مورد قبول همه می باشد!!!

– هم "دست توانا" گوئیم و هم "دستان توانا"

– هم "وجدان آگاه" گوئیم و هم "وجدانها آگاه"

– هم "نکته بارز" گوئیم و هم "نکات بارز"

– هم "مملکت گرمسیر" گوئیم و هم "ممالک گرمسیر"

در مثالهای بالا می بینیم، که صفات "دانا و مهربان و عزیز و گرامی و عالی و شیرین و خندان و خمار و توانا و آگاه و بارز و گرمسیر"، همه "مفرد" هستند و "عین چیز" برای زن و مرد و مؤنث و مذکر!!!
فارمول دستوری این مثالها و هزاران مثال موجود دیگر، مثلاً چنین می شود، که:

"صفت" در زبان دری در هر حالت "مفرد" است و فارغ از جنسیت!!!

یا

"صفت" در زبان دری همیشه "مفرد" است و "یکسان" برای مذکر و مؤنث!!!

خواننده عزیز به صراحت می بیند، که:

– "دستور زبان" واقعیتهای انکارناپذیر زبان را بیان می کند!!!

– "دستور زبان" از خود زبان گرفته می شود، نه این، که از خارج بر آن وارد و تحمیل گردد!!!

در هر صورت، قانون دستوری زبان دری را در مورد "صفت" دیدیم، ولی در مورد ترکیبات ذیل، که نیز در زبان دری و بالخاصه در زبان مکتوب و تحریر دری وطن ما معمول و مورد استعمال می باشند، چه جوابی گوئیم و چه راه حلی جوئیم؟؟؟

مثالها را قصداً از قسمت اول این سلسله اقتباس کرده و مثالهای فراوان جدید را بر آنها می افزایم، تا خواننده ارجمند یک طیف وسیع مثالهای عملی روزمره را پیش دیده و مدّ نظر داشته باشد:

«شهرت مکمله؛ مکاتب ابتدائیه؛ صنوف متوسطه؛ مدارج عالیّه؛ عروق شعریّه^۳؛ مشخصات عدیده؛ عناصر متشکله؛ نیروهای مولّده؛ اجزاء مرگّیه؛ قوانین موضوعه؛ صنایع مستظرفه؛ صنایع خفیه؛ صنایع ثقیله؛ حملات متذکره؛ نکات ممنوعه؛ صناعات خمسه؛ به صورت غیر منتظره؛ حالات غیر مترقیّه؛ خانم محترمه؛ والدّه ماجده؛ معلمه مکرمه؛ صفات کمالیه؛ صفات جمالیه؛ احترامات فایقه؛ تسهیلات ممکنه؛ فنون ادبیه؛ مساعی جمیله؛ نکات شامله؛ دُول متحابّه؛ ملل متحده؛ اضلاع متحده؛ ایالات متحده؛ روابط حسنه؛ علوم جدیده؛ علوم قدیمه؛ علوم مثبتّه؛ سوالات آتیّه؛ تشریفات لازمه؛ وقایع غیر منتظره؛ اوضاع جاریّه؛ سماوات سبعة؛ جنایات عدیده؛ عشره مبشره؛ عائشه صدیقه؛ زینب کبرا؛ یدّ طولا؛ مدینه منوره؛ مکه معظمه؛ کلمه طیبه؛ وزارت صحیه؛ وزارت داخله؛ وزارت خارجه؛ صدارت عظماء؛ سفیر کبیر؛ سفارت کبرا؛ وزارت جلیله معارف؛ مقام منبع صدارت؛ منطقه ممنوعه؛ شهر ممنوعه؛ کمون اولیه؛ کمکهای اولیه؛ کلمات قصار؛ اجسام حیّه؛ مقامات عالیّه؛ دولت متبوعه؛ زن حامله؛ شفای عاجل؛ مکاتیب وارده؛ مکاتیب صادره؛ امورات رسمیّه؛ قوای مقننه؛ قوای اجرائیه؛ قوای ثلاثه؛

³ "عروق" کلمه عربی و جمع "عرق" و در معنای "رگها" است. و "شعر" نیز کلمه عربی و در معنای "موی" است. وقتی از "شعر" صفت نسبی بسازیم، "شعری" می شود، که در حالت مؤنث از آن "شعریه" به دست می آید. پس "عروق شعریه"، که اصطلاح طبی ست؛ یعنی "موی رگها" یا "رگهای بسیار باریک".

محاکم ثلاثه؛ زاویه حاده؛ زاویه منفرجه؛ زاویه قائمه؛ اشعه منکسره؛ اشعه منعکسه؛ مواد مخدره؛ موارد متذکره؛ حدود اربعه؛

از خواص بد این قلم است، که وقتی پای تشریح به میدان آید، می‌کوشد موضوع را ضمن مثالهای فراوان بیان کند و این هدف دیگری ندارد، مگر تمثیل و ترسیم و تجسیم بهتر نکته مد نظر. پس اگر لست مثالها مطول گشته است، نه حاشیه روی ست و اضافه گوئی!!!

پیش ازین، که در مورد مثالها ابراز نظر کنم، از فرقه‌های کلی زبان "دری" با "عربی" اندک سخنی باید به میان آید:

- زبان دری عضو خانواده بزرگ "هند و اروپائی" و یک "زبان ترکیبی" ست.

- زبان عربی مگر از خانواده به مراتب کوچکتر "سامی" ست، و یک زبان "اشتقاقی".

پس "عربی" و "دری" از بیخ و ریشه و از نظر ساختمان زبان، باهم کاملاً متفاوت می باشند!!!

اگر "دری" با زبان "عربی"، وجوه مشترک دارد، در رسم الخط و لغات است:

- "رسم الخط" زبان ما عیناً از عربی گرفته شده است، به اضافه چند حرف خاص دری از عین سنخ.

- کلمات عربی، که با استیلاسی سیاسی اعراب بر ممالک مفتوحه، تحمیلماً وارد زبان ما شده است.

اما این دو نکته بر اصل زبان دری اثری ندارد، چه ساختمان زبان ما را هرگز متأثر ساخته نمی‌تواند!!!

اینجاست، که بر بی‌پایه بودن فرضیه موهوم کسی از لافوکان پورتال "افغان جرمن آنلاین" پی می‌بریم، که ضمن مقاله ای با طمطراق ادعاء کرده بود:

«زبان "عربی" عین رولی را در "زبان دری" دارد، که زبان "لاتین" در زبانهای "اروپائی"»

(نقل بالمعنی)

در قسمت بعدی بر این نکته مکث بیشتر کرده و نام آن "موهوم نویس" را نیز خواهم نوشت!!!